**مدت: 45**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَام‏

بحث در فرمايش منسوب به شهيد صدر بود که ايشان فرمودند اگر اخبار علاج هم شامل موارد عامين من وجه نشود اما در عين حال همين قواعد را بايد آن جا اعمال کنيم از راه ديگري. اما در جايي که عامين من وجه ما يکي مخالف کتاب باشد و يکي موافق کتاب باشد. خب اگر به اخبار علاج اخذ مي‌کرديم اخبار علاج مي‌گفت چي؟ مي‌گفت خذ بماوافق العامه ما خالف... خذ بما وافق الکتاب و اترک ما خالف الکتاب. آن را بگذار کنار. حالا که گفتيم اشکال دارد در اخذ به اخبار علاج در عين حال همين راه را بايد بپيماييم، چرا؟ اخذاً به آن ادله عامه‌‌اي که مي‌گويد ما خالف الکتاب فأترکه. هر چه مخالف کتاب هست ترک کن آن را، کنار بگذار آن را. آن ما خالف الکتاب شامل مي‌شود «ما»ي موصوله در آن جا هم حديث را، هم اطلاق را، هم عموم را، هم مذهب را، هر چيزي که مخالف کتاب است. همه را شامل مي‌شود. پس به حکم اين روايات اين دو خبري که به نحو عموم و خصوص من وجه با هم تعارض دارند آن بخشي از روايت که مخالف کتاب هست آن روايتي که مخالف کتاب هست به حکم اين روايت از حجيت مي‌افتد و ساقط مي‌شود وقتي آن از حجيت افتاد و ساقط شد بنابراين آن عام آخر که با‌ آن نسبتش عموم و خصوص من وجه بود و موافق کتاب بود اين بلامعارض مي‌شود. چون معارضش از حجيت ساقط شده به حکم اين روايات. او‌ مي‌شود بلامعارض پس بنابراين ادله حجيت شاملش مي‌شود اخذ به آن مي‌کنيم. بنابراين فرقي نکرد ما اخبار علاج را بگوييم اين جا هم مي‌آيد يا بگوييم اخبار علاج نمي‌آيد. اگر نيايد هم باز راه همين است و همين را بايد گفت.

اين در نسبت به اين مرجح که اخذ به موافق کتاب باشد.

خب حالا اين را محاسبه کنيم تا برسيم به آن مطلب بعدي که مرجح مخالفت عامه باشد.

عرض مي‌کنيم به اين که تارةً اين دو دليلي که عموم و خصوص من وجه هست قيدشان تارةً آن که مخالف کتاب است تباين بالکلي دارد يعني کل مدلولش مباين است با کتاب. بحيث که اگر حجت بود فرضاً يا اگر معارض نداشت اصلاً کل مدلولش مخالف با کتاب بود. نه به نحو تخصيص،‌ نه به نحو اين که اخص از کتاب باشد، نه به نحوي که مقيد کتاب بخواهد باشد. اصلاً مباينت داشت مدلولش با کتاب. تارةً اين جور است. اگر اين جور است اصلاً از موضوع اخبار علاج هم خارج است،‌ از اين هم خارج است. چرا؟ چون گفتيم آن روايات مي‌گويد ما خالف الکتاب زخرفٌ باطلٌ و امثال اين‌ها آن مال همين موردي است که آن مروي بالمرة و به جميع مدلولش با کتاب تباين دارد. و نسبتش با کتاب اخص مطلق و اين‌ها نيست. اين مال آن. اگر اين جور است از اول تعارضي نيست چون آن شرط حجيت خبر را ندارد. يکي از شرايط حجيت خبر واحد اين است که مخالف با کتاب به نحو تباين نباشد. بنابراين اگر اخبار علاج را هم مي‌گفتيم شامل اين جا مي‌شود اين مورد تخصصاً خارج بود. چون اخبار علاج مال جايي است که اطراف تعارض حجيت شأنيه را داشته باشند. هر کدام في نفسه جامع شرايط حجيت باشند. اشکال فقط در سر اين است که تعارض دارند با هم ديگه و الا اين لو خلي و نفسه تمام است. همه شرايط حجيت را دارد. آن هم لو خلي و طبعه تمام شرايط حجيت را دارد. پس اگر اين دو تا که با هم عموم و خصوص من وجه هستند آن که مخالف کتاب است تخالفش به نحو تخالف تبايني با کتاب است اين اصلاً شامل نمي‌شود و حجت نيست. و از بحث خارج است. و اگر نه آن تخالفي که با کتاب دارد به نحو اين است که کتاب را تخصيص مي‌زند، تقييد مي‌خواهد بکند. اگر به اين نحو است اين‌ها اصلاً مشمول آن ادله ماخالف الکتاب را کنار بگذار نمي‌شود. و الا بخواهد شامل بشود همه مقيدات کتاب و مخصصات کتاب را بايد بگوييد حجت نيست. کتاب فرموده «حرم الربا» روايت آمده گفته «لاربا بين الولد و الوالد» خب مخالف کتاب است. خب و اترک ما خالف الکتاب اين را مي‌گيرد؟ خود ايشان هم قبول ندارد که مي‌گيرد.

سؤال: ... استاد پس طبق اين بيان بايد اين جابر جاهايي ديگه که مي‌خواهيم ترجيح بدهيم به اشکال همين مخالف کتاب پيش مي‌آيد ...

جواب: مي‌گوييم. حالا آن را توضيح مي‌دهيم.

خب پس آن ادله‌اي که مي‌گويد ما خالف الکتاب زخرٌ باطلٌ شامل مواردي که مخالف مخالفي است که مي‌شود جمع عرفي داشته باشد. مثل اين که تخصيص مي‌زند، تقييد مي‌کند، توضيح مي‌دهد. که اگر خودش منفرد بود و معارض هم نداشت اخذ به آن مي‌کرديم. اين موارد خارج از آن روايات و آن ادله است. حداقل به خاطر سيره قطيعه و امر مسلّمي که در روايات پيامبر و ائمه عليهم السلام به نحو وفور ما مخصص نسبت به کتاب داريم. مقيد نسبت به کتاب داريم. خود وجود اين انبوه روايات وارده‌اي که نسبتش با کتاب اخص مطلق است و کتاب را تخصيص مي‌زند يا تقييد مي‌کند و امثال اين‌ها اين دليل و شاهد است بر اين که آن جايي که فرمودند و اترک ما خالف الکتاب اين قسم مقصود نيست. اگرچه واژه ماخالف به حسب منع عرفي و لغوي‌اش بگيرد. اگر هم گفتيم اصلاً ماخالف واژه موارد جمع عرفي را نمي‌گيرد. آن‌ها مخالفت‌هاي بدوي است که انصراف دارد واژه از او. اگر هم گفتيم نه شامل مي‌شود و انصراف ندارد ولي به اين قرينه خارجيه قطعاً نمي‌گيرد. و خود شهيد صدر قدس سره در همين بحث‌ها هم اين‌ها را بيان فرمودند. اين‌ها مطالبي است که در کتب اصوليه معمولاً‌ به آن اعتراف شده و مورد قبول است.

پس اگر آن ماخالفي که در مورد تعارض عموم و خصوص من وجه داريم آن طرف مخالف تباينش با کتاب کلي است که اصلاً شرط حجيت را ندارد. اگر تباينش کلي نيست و اگر بخواهد حجت باشد فقط يک تقييد و تخصيصي به کتاب وارد مي‌کند اين هم مشمول آن روايات نيست. پس آن روايات کجا را مي‌گيرد که مي‌گويد ما خالف و اين‌ها؟ آن روايات که مي‌گويد که اگر دو روايت وارد شد ماخالف الکتاب را بگذار کنار، ما وافق را بگير آن موردش جايي است که يک روايتي وارد شده که اگر خودش تنها بود مخالفت بدوي و غيرمستقر با کتاب داشت. کتاب را تخصيص مي‌زد، تقييد مي‌کرد. ولي الان معارض پيدا کرده مثل همين مثالي که زديم. فرض کنيد کتاب فرموده «حرم الربا» يک روايتي وارد شده «لا ربا بين الولد و الوالد» يک روايتي معارض است مي‌گويد «يحرم الربا بين الولد و الوالد» اين جا ماوافق الکتاب کدام است؟ همان «يحرم الربا بين الولد و الوالد‌»‌ است. چون با عموم کتاب اين سازگار است. آن «لا ربا بين الولد و الوالد» آن مخالف کتاب است. آن وقت اين جا روايت بله اخبار علاج اين جا را مي‌گويد. مي‌گويد آن که مخالف کتاب است به آن عمل نکن به موافق عمل کن.

سؤال: اين جا هم مخصص ؟؟؟

جواب: نه قهراً روايات علاج مال اين جاست. چون اگر اين جا را هم نگيرد روايات علاج ديگه بلامورد است ديگه.

سؤال: پس در آن مورد هم همين طوره. شما مي‌گوييد مخصص‌ها و مقيدها يا خودشان يا به وسيله قرائن .... مخصص کتاب است ديگه.

جواب: نه گفتيم به خاطر آن ضرورت، به خاطر آن انبوه روايات وارده بنابراين آن جاهايي که يک مخالفي مي‌خواهد تقييد و تخصيص بزند به کتاب و معارض هم ندارد...

سؤال: ادله عامه آن جا را نمي‌‌‌گيرد.

جواب: ادله درست. آن ادله‌اي که مي‌گويد ماخالف الکتاب را بگذار کنار آن‌ها را نمي‌گيرد. چون آن‌ها قطعي است که در شريعت وجود دارد. اگر نگوييم ظاهر کلام آن‌ها را شامل نمي‌شود به خاطر اين قطع و يقين آن‌ها خارجند و آن مقصود نيست. اما آن جايي که يک خاصي است،‌يا يک مقيدي است اما حالا اين مقيد و مخصص که اگر خودش تنها بود تخصيص مي‌زد و مشکلي نبود الان معارض پيدا کرده. اين جا است که روايات علاج مي‌گويد در اين صورت خذ بماوافق الکتاب، مثل اين مثالي که عرض کرديم. حالا اين تحت آن ادله واقع مي‌شود.

سؤال: حاج آقا اين دوران بين المحذورين که فرموديد در رابطه با ادله عامه مي‌فرماييد ديگه؟ چون ادله عامه اگر بخواهند آن قسمت را بفرمايند توي حکم مرادشان اين است که تباين کي داشته باشد، يکي اين جا را در بر نمي‌گيرد چون از اصل حجيت مي‌آفتد. اگر بخواهد به نحو تخصيص باشد که باز دو باره با آن عموم روايت مخصصي که نسبت به کتاب داريد نمي‌گذارد. نسبت به ادله عامه....

جواب: عموم و خصوص من وجه هم ولو باشد با کتاب همين جور است. يعني يک بخشي از اين کلام هست که اگر حجت باشد قهراً کتاب را تخصيص مي‌زند.

سؤال: حاج آقا شرطش معارض داشتن است؟

جواب: بله شرطش معارض داشتن است.

سؤال: خب در آن عموم و خصوص من وجه هم معارض دارد ديگه، فرض اين است که معارض دارد ديگه. با يک روايت ديگه هم معارض دارد، کتاب هم مقيد مي‌زند پس ؟؟؟ مقيد معارض هم دارد بايد اين جا را بگيرد.

جواب: بله.

به خدمت شما عرض شود که آيا اين جاها را.... اين اول کلام است. اين مورد اول کلام است. آن جايي که به نحو عموم و خصوص من وجه باشد آيا اين‌ها چه جوري است. مشمول آن هست، مشمول آن نيست. اين جا اول کلام است.

سؤال: نه آخرش ....

جواب: نه.

سؤال: اگر يک روايتي داريم فرض که مدلولش تباين صريح با کتاب دارد قطعاً مي‌گوييم بخشي‌اش حجت نيست ....

جواب: نه آن درسته.

سؤال: شهيد صدر هم همين را مي‌خواهد بگويد.

جواب: نه نه.

سؤال: مي‌گويد يک روايتي داريم بخشي از مدلولش تباين صريح با کتاب دارد. اين قسمتش از محل بحث بيرون است، آن يکي روايتي که اين طوري نبود حجت است.

جواب: بله ببينيد ما سه قسم کرديم. اين جايي که با هم عموم و خصوص من وجه دارند آن که مخالف کتاب است تارةً به کل مدلوله مخالف کتاب است.

سؤال: پس شهيد صدر بيرون است....

جواب: حالا صبر کنيد. اين يک قسم،‌ بکل مدلوله مخالف کتاب است. چه محل اجتماعش با آن، چه محل افتراقش. تمام مدلولش، محل اجتماع و افتراغ با دليل آخر مخالف کتاب است. خب اين که حجت نيست اصلاً.

سؤال: پس فرمايش شهيد کلاً بيرون است. ربطي به فرمايش شهيد صدر ندارد اين.

جواب: چرا ربط دارد.

سؤال: ... به تمامي مدلولش با کتاب مخالف باشد به نحو تباين شهيد صدر کجا گفته اين مثلاً حجت شرعي دارد....

جواب: حالا ايشان تفصيلي نداد. خب مراد جدي‌اش لعل نباشد. ما حرفي نداريم.

سؤال: اين از واضحات است، لبيات ..

و اما قسم دوم: قسم دوم آن است که آن بخشي که معارض و مخالف کتاب هست که محل اجتماع است آن بخش اگر حجت باشد، اگر خودش تنها بود مخصص کتاب بود، مقيد کتاب بود. اين هم اين صورت. آيا اين هم مشمول ادله است؟ اين صورت مشمول ادله است که مي‌گويد ماخالف الکتاب را بگذار کنار؟

اين صورت آن ادله‌اي عامه‌اي که مي‌گويد ماخالف الکتاب اگر يک روايتي بود که نسبت آن روايت با کتاب عموم و خصوص من وجه بود و يک بخشي‌اش مي‌خواست کتاب را تقييد بکند، تخصيص بزند. مثل خاص بود، خاص‌ها فقط يک مفاد دارند، و همان دارد تخصيص مي‌زند کتاب را. اين هم مي‌خواهد کتاب را تخصيص بزند يک علاوه و اضافه‌اي هم دارد توي مدلولش. آيا اين هم مدلول ادله‌اي است که مي‌گويد ما خالف الکتاب؟

قسم سوم اين است که نه، اين روايتي... محل اجتماع تباين کلي باز او با کتاب خدا دارد. تباينش تباين کلي است با کتاب خدا. خب اين هم معلوم است مشمول ادله حجيت نيست. اين همان مثل زخرفٌ باطلٌ هست. پس دو تاي از اين سه تا معلوم است شرط حجيت ندارند. آن جايي که کل مدلول به تمامه محل افتراق و اجتماع، مخالف با کتاب است به نحو تباين.

آن جايي که بخشي از مدلول محل اجتماع است باز آن هم به نحو تباين مخالف با کتاب خداي متعال هست. تخصيص نمي‌زند اصلاً. ولي مدلولش با تمام مدلول کتاب مخالف است. خب آن هم که معلوم است مشمول ادله حجيت نمي‌شود. و شهيد صدر نمي‌تواند بفرمايد.

آن مي‌ماند کجا؟ مي‌ماند آن جايي که نه .... اگر حجت باشد به نحو عموم و خصوص مطلق است. آن بخش، آن محل اجتماع. کتاب خدا را تخصيص مي‌زند. خب اين که کتاب خدا را تخصيص مي‌زند اين جا چيه؟ اين جا مشمول ادله زخرفٌ باطلٌ و امثال ذلک هست که نه مي‌خواهد اگر باشد تخصيص مي‌زند.

سؤال: ... منظور شهيد صدر مي‌گويد. بخشي از مدلولش تباين صريح با کتاب دارد. آن بخش از حجيت مي‌افتد.

جواب: کجا... ايشان اين فرمايش را نفرموده. بابا اگر تباين صريح دارد که ...

سؤال: .....

جواب: چرا. آخه فرمايش شهيد صدر در جايي است که مي‌توانست... يعني کأن مثل عدم ملکه مي‌ماند. يعني مي‌شد اخبار علاج بگيرد حالا لسان جوري است که نمي‌گيرد. حالا ما مي‌گوييم از راه ديگه. آن جايي که تباين کلي داشته باشد چه کل مدلول، چه در آن بخش نمي‌شد اخبار علاج بگيرد. هر لساني داشت. کلام ايشان در جايي است که فقط اشکال اثباتي توي اخبار علاج داشت. آن جا را دارد مي‌فرمايد. خب پس بنابراين اين فرمايشي که ايشان فرموده و لعل حالا من جزم ندارم. لعل اينکه در بحوث که دوره بعدي است ظاهراً اين را مطرح نفرمودند. اين در مباحث مطرح شده. من پيدا نکردم يعني حالا يک تورق سريعي کردم بحوث را. فلذا جزم ندارم که در بحوث نيست. ولي اين تورق سريعي که کردم در بحوث نبود. و اين حرف‌ها توي مباحث مال دوره قبل است. شايد بعداً ايشان در دوره بعد دو مرتبه تجديد نظر فرمودند و به خاطر همين اشکال‌ها رفع يد کرده باشند از اين فرمايش و لذا در دوره بعد نفرمودند.

خب اين هذا تمام الکلام نسبت به اين سطح. و اما نسبت به آن جايي که يکي از دو عامين من وجه مخالف عامه است، يکي موافق عامه است. خب اگر اخبار علاج اين جا را مي‌گرفت مي‌گفتيم که خذ بما خالف العامه. ايشان حالا اخبار علاج که نمي‌گيرد اين جا را به نظر ما چون حديث توي آن هست و کلمه حديث گفتيم نمي‌گذارد. اما در عين ايشان مي‌فرمايد اين جا هم بايد همان عملي بکنيم که اگر اخبار علاج شامل مي‌شد. يعني باز هم بايد اين جا نگوييم تعارضا تساقطا مي‌رود کنار. بايد بگوييم چي؟ بايد بگوييم آن که مخالف عامه است بگذاريم کنار و اخذ کنيم به آن موافق عامه در همان مورد اجتماع. بايد اين کار را بکنيم چرا؟

لمکان الجمع العرفي. چطور اين جا جمع عرفي وجود دارد؟ چون گفتيم ديروز که درعرف ابتدائاً دو تا دليل که ناخواني دارند با هم ديگه اگر در ناحيه مدلول استعمالي بشود يک تصرفي کرد به قرينه يکي از آن دو تا که با هم هماهنگ بشود و تلائم پيدا کنند عرف اين کار را مي‌کند. اگر در اين مرحله نشد سراغ مراد جدي مي‌شود. اگر آن جا راه حلي براي تلائم باشد توي مرحله مراد جدي اين کار را مي‌کند. و در عامين من وجه فرض اين است که در مرحله مدلول استعمالي نمي‌شود اين کار را کرد. چون نمي‌شود تخصيص زد، نمي‌شود تقييد کرد. چون نسبت، نسبت اخص مطلق نيست. پس جمع عرفي در مرحله ناحيه مدلول استعمالي ندارد. مي‌آييم کجا؟ مي‌رود سراغ مدلول جدي. توي مدلول جدي مي‌گويد بابا آن که مخالف عامه هست معلوم است آن را روي تقيه نگفته. مخالف عامه است. اما آن که موافق عامه است آن تقيتاً گفته شده. پس بنابراين آن بخشي از آن دليل که موافق عامه است مراد جدي پشتش نيست. و آن بخشي که در روايات ديگر وجود دارد که محل اجتماع اين دو تا دليل‌ها است و مخالف عامه است آن براي بيان حکم واقعي گفته شده و مراد جدي امام عليه السلام هست. اين جوري جمع مي‌کنند.

پس نتيجه چيه؟‌

نتيجه اين که آن که مخالف عامه است مي‌گيرند، آن که موافق عامه است مي‌گويند گفته شده ولي مراد جدي نيست. تقيتاً گفته شد. پس حالا همان کاري را دارند مي‌کنند عرف که اگر ما به اخبار علاج اخذ مي‌کرديم.

سؤال: مگر توي اخبار علاج هم مخالفت ... عام بحث کرديم به خاطر تقيه و اين چيزها نيست؟

جواب: ما نمي‌دانيم آن جا دستور به ما دادند. ممکن است سرّش اين باشد.

سؤال: اگر باشد خب يکي مي‌شود.

جواب: نه نه. بله اگر گفتيم طبق قاعده عمل بکن نه يک دستوري است حالا ما نمي‌دانيم سرّش اين است يا چيز ديگه. آن هم ممکن است سرّش فقط اين نباشد که تقيتاً. آن باشد که آن را گفتيم که چون شارع ديد آن اکثر مطابقتاً للواقع است. با آن آمارگيري که شارع دارد مي‌بيند که اگر اين جور معامله کند بيشتر به واقع اصابه مي‌کند از اين باب فرموده.

سؤال: حاج آقا اين را از کجا فهميده از همين اخبار علاج فهميده؟

جواب: نه نه. اگر اخبار علاج هم نبود اين جمع عرفي است توي ذهن عرف هست مي‌گويد خب بابا آن واقع با آن... معصوم مخالف است معلوم است آن موافقت را تقيتاً گفته. آن، آن را براي بيان حکم واقعي گفته. عکسش که نمي‌شود گفت که. پس آن يکي را براي چي گفتيم. اين به خدمت شما عرض شود که فرمايش دوم ايشان.

سؤال: ... روايات علاج نياز داشتيم ديگه. .....

جواب: بله حالا شايد فرمايش شما يک قسمتش همين باشد که مي‌خواهم توضيح بدهم.

در اين جا يک مطلب اين است که اين بيان ايشان اگر تمام باشد نتيجه‌اش اين مي‌شود که حتي در آن جاهايي که دو تا خبر با هم تعارض مي‌کنند و تباين دارند و جمع عرفي ندارند، بعضاً‌ مدلول استعمالي‌شان است. ولي يکي مخالف عامه است يکي موافق عامه است. بايد بگوييم که در اين موارد همه اين روايات فقط ارشاد به همان حرف عقلايي است. نه يک راه حلي است که شارع دارد مي‌گويد. چرا؟ براي اين که در تمام آن موارد شما مي‌فرماييد جمع عرفي وجود دارد ديگه. و حال اين که ظاهر اسأله روات اين است که در تحيرند. نمي‌دانند چه کار کنند. اگر جمع عرفي وجود داشت خب تحيري نبود. به همان ادله‌اي که گفتيم موارد جمع عرفي از سؤالات خارج است در بحث قبل خب اين جا اگر جمع عرفي داشته باشد خارج است. فقط اين جا ممکن است شهيد صدر دفاع کنند از خودشان به اين شکل و بفرمايند که اين جمع عرفي دارند عقلاء اما اين جمع عرفي متفرع بر اين است که اطلاع داشته باشند که آن مخالف عامه است يکي‌اش. اگر بدانند يکي مخالف عامه هست آن وقت چنين مسأله‌اي برايشان پيش مي‌آيد اما اگر اطلاع نداشته باشند خب متعارض مي‌دانند آن محلي هم ندارد. چه مي‌داند عامه چه مي‌گويد که امام روي تقيه فرموده يا نفرموده. تا برود خودش چنين جمعي بکند و نيازي به سؤال نبيند. اين غير از عام و خاص است، غير از مطلق و مقيد است، غير از حاکم و محکوم است که خودش همراه دليل است اطلاعات خارجي نمي‌خواهد. قرينه و ذو القرينه اطلاع خارجي نمي‌خواهد. خودش روشن است که اين قرينه بر آن است. اما اين جا دو تا حرف زده شده با هم تباين دارند يکي‌اش مخالف عامه است خب بايد آراء عامه را بداند. تا اين جمع راه پيدا کند. حالا امام عليه السلام هدايت مي‌کنند مي‌گويند اگر به چنين خبري برخورديد که با هم تعارض دارد چه کار کنيد؟ برويد ببينيد اين جور چيزي هست يا نه. اين ممکن است که ايشان اين طور تخلص بفرمايد.

سؤال: اين تخلصش درست نيست. اين که با سؤال کردن از امام چه کار بکنيم امام که نمي‌آيد بگويد کدام تقيه است کدام تقيه نيست که. امام راه حل را داده.

جواب: راه حلي را که مي‌فرمايد طبق همان موازين جمع عرفي است.

سؤال: .... امام گفت امام نفرمود که اگر من اطلاع ندارم کدام ...

جواب: نه فرمود ؟؟؟ يعني حالا ديگه برو پس فحص بکن. قهراً چون امام دستور دادند بايد اين کار را بکنيم ما بايد فحص بکنيم. وقتي فحص کرديم فهميدم اين بله مخالف عامه است خب همان جمع عرفي هست، جمع عرفي مي‌کنيم. امام هم براي اين که ما به اين جا برسيم دستور دادند که همان که وقتي که رفتيم فحص کرديم به آن مي‌رسيديم امام هم هدايت کردند به همه.

سؤال: .... چون آن قرينه ممکن باشد نداشتند ... التفات به کبري هم نداشتند درسته جمع عرفي است ولي ملتفت نبودند که چنين چيزي هم ممکن است حل بکند. چون هر جمع عرفي لازمه‌اش اين نيست که ....

جواب: نه توي ذهن‌شان هست. ببينيد کبري به نحو قضيه تقديريه در ذهن‌ها هست. مثل اين که همه مي‌دانيم اگر اين عامه خاص داشته باشد خب بايد تخصيص بزنيم. اما دأب همان طور که خود شهيد صدر مي‌فرمايد و استصحاب اصول استنباط هم فرموده دأب اصحاب ائمه فحص نبوده. چطور حالا يک حرفي را مي‌شنود برود از رفقا و اين‌هايش بپرسد آيا جايي شما مخصصي چيزي شنيديد يا نه. از ائمه سابق. دأب بر اين نبوده. و حال اين که کبري را قبول داشته. يعني تو ذهن‌ها نبوده که حالا تخصيصي مي‌خورد.

سؤال: التفات کامل به کبري نداشتند.

جواب: کبري را چرا. امام غفلت از اين که ممکن ات اين مخالف عامه باشد چون کاري نداشتند که مخالف عامه باشد با نباشد.

سؤال: ....

جواب: امام کبراي کلي مي‌فرمايند مي‌گويند اگر دو تا خبر متعارض رسيد به شما يک وقتي سؤال مي‌کند حضرت مي‌فرمايد اين کار را بکن.

سؤال: خيلي جاها موافق است....

جواب: متبدل به چي بشود؟

سؤال: که مثلاً‌ مخالف عامه را بايد مثلاً کنار بگذارند. خيلي جاها مثلاً موافق نبود يعني غير امام اگر اين را نمي‌گفت هيچ کسي نمي‌فهميد يک راه حلي چنين...

جواب: چرا. اگر متوجه فتواي عامه مي‌شد و مي‌ديد که آن مخالف عامه است....

سؤال: از کجا مي‌دانست که اين مخالفت.... شايد هم همان... از کجا مي‌دانست اين که مخالف است راست است. شايد آن جاهايي که موافق است راست باشد؟

جواب: نه راست و دروغي که بالاخره هر دو ثقه هستند دارند خبر مي‌دهند.

سؤال: ...

جواب: نه راست و دروغي که... هر دو فرض اين است که دو تا روايت‌ها ثقات هستند که دارند خبر مي‌دهند. پس بنابراين اين‌ها دروغ نمي‌گويند. منتها حالا امامي که اين را فرموده و آن را هم فرموده هر دو جا بيان حکم واقعي را خواسته بکند يا يک جا تقيه است. خب اين اطلاع مي‌خواهد اگر ما اطلاعي از اقوال نداشته باشيم، حواس‌مان نباشد ذهن‌ نمي‌آيد اين که اين مخالف عامه است برويم آن جور جمع بکنيم. امام توجه مي‌دهند. مي‌گويند اين کار را بکن. يعني برو فحص بکن ببين مخالف عامه است يا نه که طبق آن عمل بتواني طبق آن کاري که گفتم عمل بکني.

اين يک مطلب. که خب ممکن است ايشان اين جوري جواب بدهد.

سؤال: .... ما مي‌گوييم تباين کلي‌اش....

جواب: شما چي مي‌فرماييد. خب من وجه همين .... آخه ايشان دارد همان در من وجه مي‌گويد اين جوري است ديگه. در من وجه ايشان مي‌گويد همان همينه درسته. اشکال اين بود که ايشان همين حرف شهيد صدر است ديگه. ايشان مي‌گويد در من وجه اگر اخبار علاج هم نگيرد قاعده اصلاً همين را اقتضاء مي‌کند. جمع عرفي هم اين را اقتضاء مي‌کند. که ما به مخالف عامه اخذ کنيم آن يکي را حمل کنيم بر تقيه در مراد جدي. اين فرمايش خود ايشان است ديگه. حالا مي‌خواهيم ببينيم اين فرمايش درسته يا درست نيست. و نتيجه فرمايش ايشان... اشکال داشتيم مي‌کرديم به فرمايش ايشان. که اگر اين فرمايش شما درست باشد.. اين حرف شما در غير عامين من وجه هم مي‌آيد. و حال اين که در غير عامين من وجه آن جا اخبار علاج دارد تعبد مي‌کند. اگر جمع عرفي بود که شامل اخبار علاج نمي‌شد. اين اشکال بود. گفتيم شهيد صدر ممکن است از اين اشکال اين جوري جواب بدهند. بفرمايد براي خاطر اين آن‌ها را گفته. و آن روات هم به خاطر اين، اين جا را سؤال کردند. چون آن يک اطلاع خارجي مي‌خواهد به خلاف بقيه موارد جمع عرفي. فرق است بين اين جمع عرفي و ساير جموع عرفيه. ساير جموع عرفيه همه چيز توي کلام هست. اين جا يک اطلاع خارجي مي‌خواهد.

سؤال: استاد آن وقت وجه چرا دوم ذکر شده. آن جمع عرفي. امام از باب ارشاد و اين‌ها...

جواب: حالا اين دومي.

اما دومي يعني قرينه دوم. اشکال دوم.

اشکال دوم اين است که امام اين را کجا ذکر کردند. خذ بماخالف العامة. در بعضي روايات بعد از دو مرجح. شهرت، موافقت کتاب، بعد آمده به اين رسيده. خب اگر اين طوري است که جمع عرفي دارد چرا بعد از آن‌ها ذکر شده؟ جمع عرفي دارد ديگه. آن‌ها که مال تعارض است. اين را همه شهيد صدر قابل اين هست که دفاع کند از خودش. و بفرمايد که خب اين ردع مي‌کند بناي عقلا را به اين که اين جمع عرفي را درست است شما مقيد نيستيد، پيش شما اين جمع عرفي بعد از اين دوتا چيزي که من مي‌گويم نيست. اما ما رد مي‌کنيم مي‌گوييم نه اول اعمال آن‌ها را بکن بعد برو سراغ اين جمع عرفي. خب اشکالي ندارد. اين جمع است شارع بيايد در اين جمع عرفي يک تصرفي بکند. مثلاً ما مي‌گوييم ظواهر حجت است. خب سيره عقلاء اين است که ظواهر حجت است. فرقي بين کلام خدا و پيامبر و ائمه عليهم السلام و هيچ کس نيست. حالا اخباري‌ها مي‌گويند ظاهر کتاب حجت نيست. مي‌گويند اين را شارع در اين جا ردع کرده. خب هيچ عيب ندارد. يک جايي را رد کند از سيره عقلايي.

سؤال: مخالف کتاب هم جمع عرفي است ديگه؟

جواب: نه آن اين جوري نيست. جمع عرفي نيست.

سؤال:...

جواب: نه نه. آن چه جمع...

سؤال: .....

جواب: نه ببينيد آن جايي که موافق و مخالف است. آن جا اين است يکي هست که اگر صادر شده باشد آن مخالف کتاب در جايي بود که کتاب را تخصيص مي‌زد، تقييد مي‌کرد حالا همين مخالف کتاب است که اگر خودش تنها بود تخصيص مي‌زد تقييد مي‌کرد معارض پيدا کرده.

سؤال: ....

جواب: حالا معارض پيدا کرده کي؟ حالا که معارض پيدا کرده يکي از اين دو تا، مخالف عامه است، يکي‌اش موافق عامه است. اگر جمع عرفي اين‌ها دارد نوبت به اين نمي‌رسد بگوييم کدام مخالف است. اين‌ها جمع عرفي دارد. خب جمع عرفي بکنيد بين اين دو تا. بگوييم آن که مخالف عامه هست آن درسته ولو مخالف کتاب است. آن که مخالف عامه است براي بيان حکم واقعي گفته شده ولو مخالف کتاب است. حجت مي‌شود کتاب را تخصيص مي‌زند، تقييد مي‌کند. آن هم که موافق عامه بگذار کنار.

سؤال: طبق نظر شهيد صدر قبلاً موافقت کتاب آن وقت آن هم يک نوع قاعده عرفي است.

جواب: حالا آن را. بله اگر کسي آن حرف را بزند بگويد موافق کتاب هم عرفي است آن يک چيز ديگه‌اي مي‌شود. يا اگر شهرت گفتيم. خب شهرت هم ايشان ممکن است بگويد ما اين شهرتي که توي اين روايت هست قبول نداريم. آن شهرت يعني؟؟؟ يعني قطع. خب امام اول فرمود ببين کدام حديث‌ها قطعي است. نه اين که آن هم از مرجحات تعبديه باشد.خب اگر اين جور هم بگويند آن جا هم ما نمي‌توانيم به ايشان اشکال کنيم. اين فرمايش ايشان.

اين به خدمت شما عرض شود که اشکال دوم که ايشان ممکن است تخلص پيدا بکند.

اشکال سوم: اشکال سوم اين است که انصاف مطلب اين است که در اين جمع عرفي در مواردي که عموم و خصوص من وجه نباشد بين الدليلين اين جمع عرفيه آن جا محرز است که وجود دارد. اما در مواردي که بين الدليلين عموم و خصوص من وجه باشد عرف اين‌ها را متعارض مي‌بيند و جمع عرفي نمي‌کند. نه در مدلول استعمالي، نه در مدلول ؟؟؟ يا لااقل محرز نيست براي ما. و الذي ينبهنا علي ذلک توجه به اين امثله‌اي است که عرض مي‌کنم که جمع عرفي در غير عموم و خصوص من وجه جاري مي‌کنند عرف ولي در آن جا جاري نمي‌کنند. مثلاً اگر يک روايتي آمده باشد «اکرم العلما» يک روايت آمده باشد «لابأس بترک اکرام العالم» عرف چه کار مي‌کند؟ جمع دلالي چه جوري مي‌کند؟ مي‌گويد اکرم العلما لو خلي و تبعه دال بر وجوب بود. حالا که لا بأس بترک اکرام علما داريم آن حمل بر استحباب مي‌شود. اين جمع عرفي وجود دارد. چه نسبتي بين اين دو دليل؟ نسبت تساوي بود. حالا اگر همين لسان توي دو تا دليلي باشد که نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه است. مثلاً مي‌گويم «اکرم العالم‌ لابأس بترک اکرام الفاسق» «اکرم العالم» خب دلالت بر وجوب است. آن روايت ديگه مي‌گويد «لا بأس بترک اکرام الفاسق» نسبت آن و آن دليل عموم و خصوص من وجه است. حالا آيا کسي مي‌آيد اين جوري بگويد. بگويد خب چون در مورد اجتماع که عالم فاسق باشد ما حمل بر استحباب مي‌کنيم. آن اکرم را در مورد علماي غير فاسق وجوب، در مورد علماي فاسق حمل بر استحباب مي‌کنيم. همان بياني که آن جا بود اين جا هم بياوريم. ولي اين جا عرف همچنين چيزي نمي‌‌گويد. مي‌گويد اين‌‌ها تعارض است. در موردشان تعارض است. و حال اين که اگر عموم و خصوص من وجه نبود چه کار مي‌‌کردند. يا اين که ما در جاهاي ديگه اگر دو تا امر داشته باشيم به دو تا موضوع که تضاد دارند. مثلاً بگويد اگر فلان کار را کردي «فاجلس يوم الجمعة من الزوال الي الغروب» روايت ديگه بگويد اگر همان کار را که کرديم «فقم يوم الجمعه من الزوال الي الغروب» اين جا چه مي‌گوييم؟ مي‌گوييم آن دلالت بر تعين مي‌کند،‌ اين هم دلالت بر تعين مي‌کند و چون مسلّم است که دو تا بر ما واجب نيست پس بنابراين از تعين‌ها دست برمي‌دارم حمل بر تخيير مي‌کنيم. يعني اگر آن کار را کردي بايد يکي از اين دو تا را از زاول تا غروب... يا فقط بنشيني همين طور جزائاً ل آن کار يا بايستي. هر دو که نمي‌شود باشد. جمع بين قيام و قعود که نمي‌شود کرد. که بگوييم خب هر دو را باد امتثال بکنيم. دو تا چيز مي‌‌خواهد به گردن ما مي‌خواهد بگذارد. اين که نمي‌شود. پس بنابراين اين جا اين جور نيست که بگويند تعارضا تساقطا. مي‌گويند جمع به چي مي‌کنند؟ به تخيير. اين جمع عرفي است که در امثال اين موارد انجام مي‌شود. آيا اگر ما دو تا دليل داشتيم که اين جور بودند نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه بود، محل افتراق و اجتماع داشتند، توي محل اجتماع هم اين کار انجام مي‌شود يا نه در آن جا تعارض مي‌کنند؟ مثلاً يک روايت بگويد که «اذا رأيت عالماً فقم، اذا رأيت هاشمياً فاجلس» حالا يک عالم هاشمي را ديد. بايستد يا بنشيند؟ طبق «اذا رأيت عالما» مي‌گويد قيام کن. «اذا رأيت هاشيما فاجلس» خب در اين جا بايد چه کار کرد. خب اگر آن جوري بود،‌ نسبت متساوي بود مي‌گفتيم چيه؟ تخيير است. اما اين جا مي‌گويند تخيير در اين مورد يا مي‌گويند تعارض مي‌کند نمي‌دانيم بايد چه کار کنيم. و امثال اين‌ها.

سؤال: حاج آقا اين جواب‌هايي که شما مي‌دهيد ...

جواب: اين‌ها جواب نيست. اين‌ها منبهات است و متأسفانه تنبيه ايجاد نکرده. اين منبهات مي‌گويد بابا آن جمعي که در موارد تساوي هست آن جمع در موارد عموم و خصوص من وجه توي عرف عقلاء نيست يا لااقل اين‌ها موجب ترديد ما مي‌شود. پس اين که شما بفرماييد همان مطلبي که در عموم و خصوص من وجه هست... ببخشيد همان مطالبي که در جاي ديگه هست در عموم وخصوص من وجه هم مي‌آيد اگر اخبار علاج هم نداشتيم بايد همين جور عمل مي‌کرديم اين مطلبي است که لم نحرزه. ثابت نيست اين مسأله تمام باشد.

سؤال: .... شهيد صدر فرمود توي مراد جدي جمع مي‌کنيم نه توي مراد استعمالي اين مثال‌هايي که ما داريم مراد استعمالي بود.

جواب: نه در مراد استعمالي جمع نداشتند بگويند.

سؤال:....

جواب: درسته ولي مي‌خواهم بگوييم اين جمع‌ها اين جا نمي‌آيد پس آن جا هم لعل همين جور باشد. يعني احراز نمي‌کند.

خب به خدمت شما عرض شود.. يعني وزان مرتبه أولي و مرتبه ثانيه مثل هم است.

عرض مي‌کنيم به اين که چون شنبه که شهادت حضرت صديقه طاهره عليها السلام به حسب بعضي نقل‌ها است. و سه روز حوزه تعطيل است. بنابراين يکشنبه و دوشنبه تعطيل است حوزه. مي‌ماند سه‌شنبه. سه‌شنبه هم مستهلک است در تعطيلات قبل و بعد مي‌شود. بنابراين ديگه هفته آينده ظاهراً بايد تعطيل باشد. مي‌ماند تعطيلات فروردين. تعطيلات فروردين آن وسط هم يک چند روزي مي‌شود مثلاً دو سه روزي آمد ولي از بس که اين‌ جاها شلوغ و خيلي مشکل است بالاخره. همه جور آدم و همه جور يک جا بيا. خيلي براي طلبه سخت است رفت و آمد در اين اطراف. بالاخره آن‌ها هم.. و ظاهراً هم بسياري از آقايان هم ديگه با خانواده‌ها و اين‌ها مثلاً‌ تشريف مي‌برند و اين دو سه روز را گمان نکنم همت برگشتن داشته باشند و اما آخر ايام تعطيلات هم که باز روز شهادت فاطميه دوم هست تا روز شنبه. بنابراين روزي که مي‌شود براي بحث آمد هفده فروردين است ان شاء‌الله که روز يکشنبه باشد. بنابراين اطل من يومنا هذا الي هفده فروردين.

**پايان جلسه.**